

تأثیر ویژگی‌های شخصیتی ناصرالدین‌شاه بر توسعه نیافتگی ایران

راحله روحانی^۱ - علی اکبر امینی^۲ - ملک تاج خسروی^۳

دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۱۴

چکیده

آشنایی با عصرناصری به دلیل همزمانی با ظهور تمدن جدید غرب و همچنین دوره انتقال ایران به عصر مدرن دارای اهمیت به سزایی است. این مقاله به دنبال ریشه‌یابی علل شکل‌گرفتن ساختارهای لازم برای نوسازی و در پی آن توسعه انسانی در جامعه ایران عصر ناصری بوده است. شناخت ویژگی‌های شخصیتی ناصرالدین‌شاه به دلیل شخصی شدن سیاست در آن دوره کمک شایانی به ریشه‌یابی عوامل موثر بر موضوع مورد مطالعه داشته است. محقق با روش پدیدار شناسی و با الگو قرار دادن نظریه آبراهام مازلو، شخصیت ناصرالدین‌شاه را تحلیل و تأثیر آن بر رفتارهای سیاسی‌اش را بررسی می‌کند و انعکاس تصمیمات شاه بر جامعه ایران را براساس نظریه پسانوسازی اینگلههارت شناسایی و عوامل موثر بر عدم توسعه انسانی در ایران را تحلیل کرده است. فرضیه این پژوهش آن است که محیط زندگی دربار قاجار و عوامل اجتماعی آن دوره، سدی برای رفع نیازهای اساسی ناصرالدین‌شاه بوده و موجب شکل‌گیری شخصیت بیمار و مستبد در او شده است. طولانی بودن دوره حکمرانی ناصرالدین‌شاه موجب تأثیرگذاری شخص او بر تمام ارکان جامعه گشته که سیاست و حکومت در آن دوره را کاملاً تحت تأثیر ویژگی‌های شخصیتی پادشاه قرار داده بود. شخصیتی که به دلیل کمبودهای فراوان و با تصمیمات اشتباه مانعی برای نوسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشور شد و به تبع آن توسعه انسانی را در فرهنگ ایران عصر ناصری مکتوم گذاشت.

واژگان کلیدی: شخصیت ناصرالدین‌شاه، تصمیمات ناصرالدین‌شاه، عصر ناصری، نوسازی، توسعه انسانی ایران.

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
rahele.rohani@gmail.com

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
aliakbaramini@yahoo.com

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mal.khosravi@iauctb.ac.ir

مقدمه

یکی از پرمناقشه‌ترین مباحث علوم انسانی توسعه است. مفهومی نسبی که ریشه‌یابی آن مکاتب و ایدئولوژی‌های گوناگونی آفریده و به قول ادبا باید گفت موضوعی سهل و ممتنع است، سهل از آن جهت که مفاهیم و معانی کلی از آن در ذهن همه هست، ممتنع از آن روی که تعریف، جزئیات، مرزبندی و مهمتر از همه ساز و کارهای عملی تحقق توسعه همچنان مورد بحث است. اما شاید نگاه ارزش محور و انسان‌گرایانه به مفهوم توسعه بتواند با دید جدیدتری لوازم و شرایط توسعه را در یک جامعه تشریح کند. لذا در این نوشتار با تأسی از دیدگاه اینگلهارت توسعه انسانی در جامعه ایران بررسی خواهد شد و با ریشه‌یابی عوامل موثر بر توسعه از دریچه روانشناسی رهبر جامعه مورد پژوهش و تأثیر شخصیت او بر جامعه، نگاهی جدید و متفاوت در این سری مطالعات شکل می‌گیرد. در این مقاله با استناد به نظریه مازلو سعی بر تحقق این راه وجود دارد. گامی که پیوند متفاوتی میان روانشناسی رفتاری و تاریخ برقرار و با نقب به عمق مباحث سیاسی، اجتماعی علت و معلول‌های توسعه را در شناخت انسان بازیابی می‌کند.

از آنجا که در یک جامعه پاتریمونیاال خواسته‌ها و ارزش‌های قلبی افراد توسط تصمیمات و اقدامات حاکمان آن جامعه شکل می‌گیرند، شناخت این حاکمان می‌تواند کمک بزرگی در ریشه‌یابی توسعه در آن جامعه کند. ابراهیم برزگر می‌گوید: فهم شخصیت و رفتار سیاسی سیاست‌مداران در کشورهای در حال توسعه، مساوی با فهم رفتار سیاسی آن کشور در سیاست‌های داخلی و خارجی است (برزگر، ۱۳۹۵).

در ایران نیز شناخت ویژگی‌های شخصیتی ناصرالدین شاه با توجه به طولانی بودن دوره زمامداری او آن هم در عصر شکوفایی تمدن نوین می‌تواند ریشه‌های توسعه نیافتگی ایران را از منظری متفاوت نشان دهد. فراتر از آن، دخالت مستقیم ناصرالدین شاه در تمامی امور کشور موجب شده سیاست و حکومت در عصر ناصری به شدت از حالات روحی و روانی پادشاه متأثر باشد. با توجه به ماهیت چند بعدی موضوع این مقاله سابقه و پیشینه مطالعه در هر یک از ابعاد روانشناسی شخصیت، تاریخ (ناصرالدین شاه) و توسعه بسیار زیاد است. با این وجود مطالعه و تحقیقی که این ابعاد را در یک قالب و در کنار هم مورد پژوهش قرار دهد، بسیار نادر و موضوعی تازه است. تنها ابراهیم برزگر؛ روانشناسی سیاسی شاهان و به خصوص شاهان قاجار را مورد مطالعه قرار داده است (برزگر، ۱۳۸۹). در مقاله‌ای تحت عنوان "نظریه هورنای و

روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه، از کودکی تا عزل نوری" با دست‌مایه قرار دادن نظریه هورنای، شخصیت سیاسی و چرخه حیات ناصرالدین شاه را مورد بررسی قرار داده و زندگی سیاسی او را در دوره‌های زمانی متفاوت بر اساس حوادث و واقعیت‌های تعیین‌کننده آن در وجه روانشناسی سیاسی تحلیل کرده است. همچنین در مقالاتی روانشناسی سیاسی مظفرالدین شاه و آقامحمدخان قاجار را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

روش‌شناسی مورد استفاده در این مقاله روش پدیدارشناسی است و برای تجدید نظر در شناخت ریشه‌های توسعه نیافتگی در دوره ناصری و تنزیه‌شناسایی از پیش‌داوری‌ها، باورها و عقاید گذشته در این مورد با استفاده از این روش مسیر جدیدی طراحی و دنبال می‌شود. پرسش اصلی در این نوشتار این است که آیا توسعه‌نیافتگی در ایران عصر ناصری می‌تواند ریشه در ویژگی‌های شخصیتی فرد اول کشور داشته باشد؟ شکل‌گیری این ویژگی‌ها برآمده از چه شرایط و ساختاری است؟

و فرضیه اساسی آن است که: کامل نشدن نیازهای ناصرالدین شاه بر اساس الگوی مازلو موجب شکل‌گیری شخصیت خود شیفته، ترسو مسئولیت‌گریز و با اعتماد به نفس پایین در او شود و این ویژگی‌های شخصیتی موجب بروز رفتارها و تصمیماتی در او شود که امنیت مالی و جانی مردم و جامعه را به خطر انداخته و با گسترش احساس ناامنی در فرهنگ عمومی جامعه ارزش‌های مردم را در حد رفع نیازهای اولیه نگاه دارد و با تأکید بر ارزش‌های بقا، مانع بروز ارزش‌های توسعه یافته انسانی در افراد جامعه شود، تبعات این شرایط برای ایران توسعه‌نیافتگی را به همراه داشت. در این نوشتار توسعه مورد نظر، توسعه انسانی است، به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر، و یا انسانی‌تر. در توسعه، علاوه بر بهبود وضع اقتصادی و ترقی سطح تکنولوژی و ازدیاد ثروت ملی، بایستی تغییرات اساسی کیفی در ساخت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز پدید آید، تا امکان شکل‌گیری توسعه انسانی فراهم شود.

رهیافت نظری

هر یک از نظریه‌پردازان و مکاتب حیطه روانشناسی ویژگی‌های شخصیتی انسان را از منظر خود تعریف و دسته‌بندی می‌کنند. لیکن در این نوشتار ویژگی‌های شخصیتی افراد بر اساس الگوی آبراهام مازلو، اندیشمند مکتب انسان‌گرایی بررسی می‌شود. این مدل پلکانی می‌تواند

مراحل رشد و تکامل شخصیت یک فرد را تا رسیدن به بالاترین مرحله انسانی و شکل‌گیری شخصیت تأثیرگذار او به خوبی نشان داده شود و برای شناخت ریشه‌های شکل‌گیری شخصیت ناصرالدین شاه و دلایل عدم تکامل شخصیت او الگوی مناسبی خواهد بود.

مازلو به جای تحلیل ماهیت انسانی در بدترین حالت، مطالعه در بهترین حالت و بررسی بهترین نمونه‌های انسانی یعنی؛ خلاق‌ترین، سالم‌ترین و رشد یافته‌ترین انسان‌ها را برای کشف ماهیت انسانی توصیه می‌کرد. با استفاده از این روش می‌توان اوج توان بالقوه آدمی را تعیین کرد. به تبع این روش وی به جای بدبینی به انسان و آینده او با خوش‌بینی به انسان و سرنوشت آتی او می‌نگریست و بر ظرفیت‌ها و توان بالقوه انسان در حل معضلات سیاسی-اجتماعی تأکید می‌ورزید (برزگر، ۱۳۹۵: ۲۲۰). با توجه به فراگیر بودن فقر، بی‌سوادی و در نتیجه فرهنگ خمودگی و فلاکت در جامعه ایران، توسعه و رشد کشور منوط به تحول و حرکتی بزرگ در ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور بود و با شرایط موجود این تحول تنها زمانی امکان‌پذیر بود که فرد اول کشور که تمامی قدرت و اختیارات در دست او بود توانایی و انگیزه لازم برای این مهم را داشته باشد و به قول مازلو فردی با شخصیت سالم و خودشکوفای باشد. با توجه به این که مازلو شناخت و مراحل رسیدن یک فرد به شخصیت خود شکوفا و یا انگیزی را تحلیل کرده است؛ نظریه او برای شناخت دلایل نرسیدن ناصرالدین شاه به مرحله خود شکوفایی و در نتیجه ناتوانی او برای رشد و شکوفایی کشور الگوی مناسبی است.

سلسله مراتب نیازهای انسان (آبراهام مازلو)

مازلو معتقد بود انسان‌ها دارای دو مجموعه اساسی نیاز هستند که در زیست‌شناسی ریشه دارند: نیازهای کمبود مدار (یا نیازهای اساسی) و نیازهای رشد مدار یا فرایندها. نیازهای اساسی اضطراری‌تر از نیازهای رشد مدار هستند و سلسله مراتب دارند. مازلو می‌گوید: این سلسله مراتب گاهی اوقات استثنا نیز دارند. برای مثال، آدم‌های خلاق وجود دارند که سائق خلق کردن در آنها از هر نیاز دیگری مهم‌تر است. همچنین ارزش‌ها و آرمان‌ها در برخی از آدم‌ها چنان قوی است که حاضرند جان خود را برای آن بدهند. درست کار کردن انسان در گرو دریافت عشق و محبت کافی از دیگران است. برای حرکت کردن به سوی خودشکوفایی باید نیازهای اساسی به قدر کافی ارضا شوند تا به ارضای نیازهای متعالی یا فرایندها دل ببندیم. (مازلو، ۱۹۶۲: ۲۳-۲۱).

"این موضوع تا حدودی حقیقت دارد که وقتی نانی وجود ندارد، انسان فقط به امید نان زنده است. اما وقتی نان کافی وجود دارد و شکم انسان پر است، چه اتفاقی برای تمایلات انسان می‌افتد؟ در این هنگام، به جای این که گرسنگی بر وی مستولی شود، نیازهای دیگر (متعالی‌تر) رخ نشان می‌دهند و وقتی همه این موارد تأمین شوند، نیازهای جدید (متعالی‌تر) پدیدار می‌شوند. این بدان معناست که نیازهای پایه انسان در یک سلسله مراتب سازماندهی می‌شود" (مازلو، ۱۹۴۳: ۳۷۵).

نیازهای اساسی

نیازهای اساسی از قوی‌ترین تا ضعیف‌ترین عبارتند از سائق‌های فیزیولوژیایی، نیازهای امنیتی، نیاز به تعلق خاطر و عشق و نیاز به حرمت و ارج. شروط لازم ارضا شدن این نیازها عبارتند از: "آزادی بیان، آزادی ابراز وجود، آزادی تحقیق و دریافت اطلاعات، آزادی دفاع از خود، عدالت، انصاف، صداقت و نظم گروهی" (مازلو، ۱۹۷۰: ۴۷). ارضای نیازهای اساسی بدون این آزادی‌ها تقریباً غیرممکن است. در دیدگاه مازلو؛ اولین قدم در رشد شخصیت انسان رفع نیازهای زیستی (فیزیولوژیایی) فرد است که بر اساس آن رفع این نیازها در افراد مختلف، متفاوت است. به این معنی که شاید نیازهای زیستی برای فردی شامل حداقل‌های زندگی باشد و برای دیگری سطح بالاتری از توقع را شاهد باشیم.

"برخی از نیازهای فیزیولوژیایی عبارتند از: گرسنگی، تشنگی و میل جنسی. برای نمونه، حواس کسانی که مدتی طولانی از غذا محروم بوده‌اند به طور تمام و کمال روی این کمبود متمرکز می‌شود" (رایکمن، ۱۳۸۷: ۴۴۷). یکی از ویژگی‌های عجیب انسان، مربوط به زمانی است که یک نیاز مشخص در وی، فلسفه رویکردهای آتی او را تغییر می‌دهد. در مورد یک انسان گرسنه، زندگی تنها در خوردن معنا می‌شود و دیگر امور مهم نیستند. آزادی، عشق، احساس اجتماعی، احترام، فلسفه، تا زمانی که شکم او خالی است، فاقد ارزش هستند (مازلو، ۱۹۴۳: ۳۷۴).

دومین گروه از نیازهای اساسی انسان رفع نیاز امنیت است "اگر نیازهای فیزیولوژیک به نسبت ارضا شوند، آن‌گاه مجموعه جدیدی از نیازها پدید می‌آیند که می‌توانیم آنها را به طور کلی جزء نیازهای ایمنی طبقه‌بندی کنیم (امنیت، ثبات، وابستگی، حمایت، رهایی از ترس،

نگرانی و آشفتگی، نیاز به سازمان، نظم، قانون محدودیت، داشتن حامی مقتدر و...) " (مازلو، ۱۳۷۲: ۷۴).

اگر هر دو نیاز فیزیولوژیک و ایمنی به نسبت خوب ارضا شوند، آن‌گاه نیازهای عشق و محبت و تعلق پدیدار خواهند شد. "اکنون شخص، تشنه روابط عاطفی و داشتن جایگاهی در گروه یا خانواده‌اش، خواهد بود و با شدت هر چه تمامتر می‌کوشد تا به این هدف دست یابد. او بیش از هر چیز دیگری در جهان، خواستار این خواهد بود که به چنین جایگاهی دست یابد و حتی ممکن است فراموش کند که روزگاری، در هنگام گرسنگی، عشق را به این عنوان که غیرواقعی یا غیرضروری یا بی‌اهمیت بوده به تمسخر گرفته است. حالا او به شدت درد تنهایی، انزوا، مطرود بودن، نداشتن دوست و ریشه در جامعه را احساس خواهد کرد" (مازلو، ۱۳۷۲: ۸۰ و ۷۹).

مازلو معتقد بود هر انسانی نیاز دارد دیگران او را بخواهند و قبول داشته باشند. این نیازها اشتیاق به ارتباطات محبت‌آمیز، نیاز به احساس بخشی از گروه بودن، یا احساس تعلق داشتن را در بر می‌گیرند.

پس از ارضاء نیازهای فیزیولوژیک، امنیتی و اجتماعی (عشق) نیاز به مورد احترام واقع شدن اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد. این نیازها شامل نیاز به چیزهایی است که در احترام به خود، ارزش‌های شخصی شناخت اجتماعی و پیشرفت، انعکاس می‌یابد. مازلو در کتاب انگیزش و شخصیت در توضیح نیاز به عزت نفس می‌گوید: "همه افراد جامعه ما (به جز برخی از بیماران) به یک ارزشیابی ثابت و استوار و معمولاً عالی از خودشان، به احترام به خود، یا عزت نفس یا به احترام به دیگران تمایل یا نیاز دارند" (مازلو، ۱۳۷۲: ۸۲).

"عزت نفس عبارت است از احساس ارزشمند بودن. این حس از مجموع افکار، احساس‌ها، عواطف و تجربیاتمان در طول زندگی ناشی می‌شود. مجموعه هزاران برداشت، ارزیابی و تجربه‌ای که از خویش داریم باعث می‌شود که نسبت به خود احساس خوشایند ارزشمند بودن و یا بر عکس ناخوشایند بی‌کفایتی داشته باشیم" (کلمز کلارک، ۱۳۸۴: ۷۴).

"براساس مکتب روان‌پویایی عزت نفس افراد این گونه شکل می‌گیرد: اگر نوزاد در خانواده‌ای متولد شود که آن خانواده پذیرنده او باشند و مورد محبت و نوازش و علاقه والدین قرار گیرد، در طی رشد و تکامل خود احساس ارزشمندی می‌کند که این خود بر عزت نفس او تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود، فرد در طول زندگی خود از عزت نفس بالایی برخوردار باشد. نیاز

احترام به خود و عزت نفس، موجب تمایل به پیشرفت قدرت، اعتماد و اطمینان، استقلال و آزادی می‌شود، فرد خود را دارای هدف در این جهان می‌بیند و زمانی که به این نیازی اعتنایی شود، ناسازگاری‌هایی از قبیل احساس حقارت، ضعف و درماندگی اتفاق می‌افتند" (دلفی موسوی، ۱۳۸۰: ۶۷).

فرانیاها

چهار مرتبه نخستین بر روی سلسه مراتب نیازهای مازلو، نیازهایی را تشکیل داده است که باید ارضا شوند، بیش از آن که فردی به سطح نهایی، یعنی سطح خود شکوفایی برسد. زمانی که فردی چهار مرتبه اولیه نیاز را ارضا کرد، مرتبه نهایی رشد، که مازلو آن را «خودشکوفایی» می‌نامد، فرا می‌رسد. افراد خودشکופا تمام نیازهای کمبود و محرومیت در چهار سطح نخست سلسله مراتب نیازها را ارضا کرده اند. این سلسله مراتب به تمایل فرد برای خود شکوفایی اشاره دارد، که عبارتست از تمایل فرد برای تبدیل شدن به آنچه بالقوه هست (مازلو، ۱۹۴۳: ۳۸۲). یک انسان کامل که در بهترین شرایط مشغول کار است، به وسیله ارزش‌هایی که در وی برتری ایجاد می‌کند، انگیزه کسب می‌کند. ابزاری که در فرد انگیزه ایجاد می‌کند و آینده نگری وی را فعال می‌سازد، یعنی فرد را به خودشکوفایی می‌رساند. این افراد توسط چیزی آن سوی نیازهای پایه، انگیزه کسب می‌کنند (مازلو، ۱۹۶۹: ۳-۴). "تصویری که مازلو از افراد خودشکופا به ما می‌دهد، تصویر مثبتی است، افراد خودشکופا به هیچ وجه به واسطه کمبود و محرومیت برانگیخته نمی‌شوند. اما برای رشد، ترقی و رسیدن به تمام آنچه لایق و زینده آنهاست، برانگیخته می‌شوند. افراد خود شکופا پیوسته مردم را تحریک می‌کنند که توانایی‌هایشان را آزمایش کنند و افق دیدشان را وسعت ببخشند" (ال. پتری، ۱۳۸۲: ۲۵).

نوسازی و توسعه

توسعه در بسیاری موارد حتی عادت و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد. توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است. توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع

اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است سوق می‌یابد (کلانتری، ۱۳۸۶: ۴۹).

از دیدگاه ساموئل هانتینگتون توسعه فرآیندی گسترده‌تر از نوسازی اقتصادی و اجتماعی است، به گونه‌ای که جنبه‌های سیاسی و فرهنگی نهادینه شده را نیز در بر می‌گیرد. وی در نفی نظریه‌های کلاسیک توسعه، نوسازی اقتصادی و اجتماعی را فرآیند ناقص توسعه تلقی کرد که ممکن است جامعه را در خطر فروپاشی قرار دهد. از دید وی، فرآیند نوسازی صرفاً به گذار از جامعه سنتی به مدرن اشاره می‌کند، در حالی که توسعه به فرآیند نهادینگی پس از نوسازی، که بیشتر نشان‌دهنده توسعه سیاسی است، اطلاق می‌شود (هانتینگتون، ۱۹۶۵: ۳۸۶-۴۳۰). بر همین اساس، او جامعه توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته را از هم تفکیک کرده است: جوامعی که پس از فرآیند نوسازی به نهادهای پایدار، پیچیده، مستقل و منسجم، مجهز می‌شوند، توسعه‌یافته هستند و جوامعی که در مرحله نوسازی باقی می‌مانند توسعه نیافته، یا در اصطلاح وی «پرتورین» هستند، به معنای جامعه‌ای که همواره در خطر فروپاشی است (هانتینگتون، ۱۹۶۹: ۲۴-۵۹).

اما یکی از جامع‌ترین دیدگاه‌های توسعه نظریه پسانوسازی است که اینگلهارت آن را تبیین و بسط داد و مبانی نظری این تحقیق در بخش توسعه را هدایت می‌کند. وی معتقد است «دگرگونی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هماهنگ با یکدیگر براساس الگوهای منسجم پیش می‌روند و جهان را به شیوه‌های قابل پیش‌بینی دگرگون می‌سازند» اینگلهارت توسعه اقتصادی را عاملی برای توسعه اجتماعی و فرهنگی و آن را راهی برای رسیدن به توسعه سیاسی و دموکراسی می‌داند. وی در کتاب نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی بیان می‌کند که "تغییرات اجتماعی و اقتصادی مرتبط با نوسازی، نیروی عمده شکل‌دهنده گسترش قابل ملاحظه دموکراسی در بلندمدت است. در واقع دموکراسی در مکان‌هایی شکل گرفته و تحکیم می‌شود که شرایط اجتماعی و فرهنگی خاصی در آن‌ها وجود داشته باشد" (اینگلهارت، ۱۳۸۹: ۹). همان گونه که مازلو نیازهای انسان را از مادی به معنوی طبقه‌بندی می‌کند، اینگلهارت نیز ارزش‌ها را از مادی به فرامادی دسته‌بندی می‌کند. به اعتقاد اینگلهارت با صنعتی شدن و در نتیجه رشد اقتصادی و سپس فراصنعتی شدن جوامع، ارزش‌های افراد نیز تغییر می‌کند. به این صورت که با تأمین مادی و رفع نیازهای امنیتی جامعه که در اثر رشد اقتصادی شکل می‌گیرد،

ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود تغییر جهت می‌دهند.

رفع نیازهای اولیه، رشد اقتصادی و افزایش منابع منجر به بالا رفتن قدرت انتخاب افراد و امید به زندگی شده و تمایل به آزادی و خودگرایی، مشارکت و فعالیت اجتماعی، سیاسی در بین توده مردم گسترش می‌یابد. مجموعه این تغییرات ظهور ارزش‌های ابراز وجود را به همراه دارد. در واقع نوسازی اجتماعی - اقتصادی با افزایش منابع مادی، شناختی و اجتماعی افراد، محدودیت‌های خارجی بر انتخاب انسانی را کاهش می‌دهد. کاهش محدودیت‌ها بر انتخاب انسانی، موجب رشد تأکید توده بر ارزش‌های ابراز وجود می‌شود. این ارزش‌ها تأکید در حال رشدی بر آزادی‌های مدنی و سیاسی به همراه می‌آورند.

در حالت کلی فرض بر این است که ارزش‌های فرامادی ناشی از حضور امنیت اقتصادی و جانی در طول سال‌های شکل‌گیری شخصیت فرد است. از دید اجتماعی افراد فقیر هم در معرض ناامنی اقتصادی و هم در معرض ناامنی جانی هستند. اما قشرهای مرفه در برابر هر دو مسأله حمایت می‌شوند. در واقع ارضای نیازهای طبیعی به رشد اهمیت خواسته‌های فرامادی می‌انجامد که خود از شاخصه‌های ارزش‌های ابراز وجود است. ارزش‌های ابراز وجود فی نفسه رهاینده و مردم محور هستند و موجب رشد نوع جدیدی از جامعه انسان‌گرایانه می‌شوند که استقلال و آزادی انسانی را در جهت‌های متعدد، ارتقاء داده و توسعه انسانی را رقم می‌زنند. زمانی یک جامعه را می‌توان توسعه یافته دانست که آن جامعه در تمامی ابعاد توسعه یابد، توسعه انسانی از مهمترین این ابعاد است.

توسعه انسانی پیرو روندی است که شخصیت فرد در آن شکل می‌گیرد. ارزش‌ها و آرمان‌های انسان پاسخی است به تردیدها و دشواری‌هایی که آن را احاطه کرده است. در واقع اولویت‌های فرد بازتاب محیط اجتماعی و اقتصادی وی است. شخص بیشترین ارزش‌ها را برای آن چیزهایی قائل است که عرضه آن‌ها کم باشند و از آنجا که ارزش‌های اصلی فرد بخش به نسبت مهم و عمیقی در دیدگاه‌های وی درباره زندگی است، شناخت جامعه و فضایی که یک فرد در آن رشد کرده و سال‌های شکل‌گیری شخصیت فرد در آن گذشته است؛ می‌تواند اولویت‌های ارزشی او و دلایل تأکید بر آن‌ها را هویدا سازد. اگر ارضای نیازهای طبیعی فرد (امنیت مالی و جانی) در سال‌های شکل‌گیری شخصیت با تهدید مواجه شده باشند؛ اولویت‌های بی‌ارزش او نیز با تأکید بر ارزش‌های بقا شکل گرفته و مانع بروز ارزش‌های توسعه یافته انسانی

در او می‌شود. بر پایه سنت فکری اینگلهارت نوسازی اجتماعی - اقتصادی با رفع نیازهای اولیه افراد، موجب کاهش محدودیت‌های انتخاب‌های انسان شده و تأکید توده بر ارزش‌های ابراز وجود (تغییر ارزشی-فرهنگی) را رقم می‌زند. احساس امنیت و ارضای نیازهای اولیه برای انسان فراغت بالی می‌آورد که او را به سمت اولویت‌هایی برای بالا بردن کیفیت زندگی و در واقع اولویت‌های فرامادی سوق می‌دهد و زمینه‌های توسعه انسان فراهم می‌شود.

عوامل تأثیرگذار بر توسعه نیافتگی ایران متأثر از شخصیت ناصرالدین شاه

در این مقاله با بررسی زندگی ناصرالدین شاه طبق الگوی مازلو ریشه‌های شکل‌گیری شخصیت او را شناخته و تأثیرش بر توسعه نیافتگی ایران براساس نظریه اینگلهارت، را تحلیل می‌کنیم.

الف - کمبودها در رفع نیازهای اولیه ولیعهد

بیان کمبود نیازهای زیستی برای ولیعهد پادشاهی قاجار غیر قابل تصور است ولی باید به این نکته توجه کرد که شاید نیازهای زیستی برای ناصرالدین شاه به عنوان یک انسان، کاملاً برآورده شده باشد ولی به عنوان یک ولیعهد در مضیقه به سر می‌برد. مضیقه و کمبود ولیعهد ناشی از بی‌مهری شاه به وی بود که هم تنگ دستی مالی و هم کمبود عاطفی را برای او رغم می‌زد. بی‌علاقگی شاه به ولیعهد او را از زندگی در محیط آرام محروم کرده بود و موجب بروز استرس و افسردگی در او شده بود. غفلت در تعلیم و تربیت ناصرالدین و تسامح در آموزش او به عنوان وارث یک پادشاهی بی‌توجهی دیگری است که شاه نسبت به ولیعهد روا داشت.

"در جامعه‌ای که عادت داشت با خردسالان همانند بزرگسالانی کوچک اندام رفتار کند، شاه زادگان حتی بیشتر از دیگر کودکان به پشت گرمی روحی نیازمند بودند تا از پیچ و خم دشوار نوجوانی بگذرند. صرف انتظارات سیاسی از ناصرالدین میرزا که شاهانه رفتار کند، خاصه هنگامی که ولیعهدی‌اش پیوسته پرسش بود، اقتضا می‌کرد که وی نقابی از متانت و وقار بر چهره زند. این ظاهر خود ساخته از شوکت و ابهت، که از ویژگی‌های بارز زندگی رسمی ناصرالدین شاه بود، حکم نوعی واکنش دفاعی را داشت که وی آن را با زحمت و مشقت در طفولیت آموخته و در خلوت اندرون تمرین کرده بود تا کم‌رویی و آسیب‌پذیری خود را مخفی

نگاه دارد" (امانت، ۱۳۹۱: ۸۰).

از حکایت‌های دیگر زندگی ناصرالدین هم تصویر مشابهی از دوران تلخ کودکی‌اش به دست می‌آید. روزی برای یکی از دخترانش تعریف می‌کند که چگونه زمانی بر اثر سختگیری‌های حاجی آقاسی در امور مالی دربار، گرفتار سختی معشیت و محتاج پوشاک گرم زمستانی می‌شود، می‌گوید: "سخت در فشار بودم و از نداشتن لوازم کافی زندگی و لباس روزگرم بسیار دشوار می‌گذشت. در زمستان‌ها جز جوراب نخی به من نمی‌دادند و حسرت جوراب‌های رنگین پشمی و کرکی را به دل داشتم. پدرم هم به ملاحظه حاجی میرزا آقاسی به من کمک مالی نمی‌کرد. چون معیر از دیگر خلوتیان به من محرم‌تر و رویم به او بازتر بود، روزی این راز را با وی در میان نهادم و از او چند جفت جوراب پشمین خواستم. روز دیگر از صبح در انتظار آمدن معیر بودم و دلم سخت می‌تپید تا آن که انتظار سرآمد و او از در درآمد و به اشارت به من فهماند که مطلوب حاضر است. با نهایت احتیاط خود را به گوشه خلوتی رساندم و معیر با شتاب بسته‌ای را که محتوی جوراب‌های پشمی بود از زیر جبه بیرون آورده به من داد، گاه نیز از او مبلغی پول می‌گرفتم" (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۳۶).

"ناصرالدین میرزا در ۱۲۶۴ه ق به حکومت آذربایجان منصوب شد، ولی حتی در این مقام نیز از قید گرفتاری‌های مالی آزاد نبود. مضیقه مالی، ناشی از دیرکرد ارسال وجه، این حکمران جدید را در رخت پاره و ملازمانش را مستأصل و چشم به راه مستمری نگه داشته بود. ناصرالدین خود می‌گوید: در حد اعلائی تنگ‌دستی افتاده بودیم که مژده آوردند؛ حقوقمان از تهران رسیده است. با کنجکاوی و امید بسیار بسته را باز کردیم؛ اما که می‌تواند میزان سرخوردگی ما را دریابد؟ وقتی که با چند دوجین شب کلاه، قیچی مخصوص بریدن سر شمع، چینی، پارچه و از این قبیل چیزها مواجه شدیم که همه را به قیمت گران با ما حساب کرده بودند. اگر می‌توانستیم مبلغ ناچیزی از این بابت از تاجری بگیریم می‌بایست سخت خوش وقت باشیم" (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۷۱). توصیف ناصرالدین از تنگ دستی خویش تا اندازه زیادی با آنچه دیگران گفته‌اند، دست کم در زمینه محرومیت اجتماعی او، مطابقت دارد.

ناصرالدین شاه علاوه بر تنگ‌دستی مالی از نبود یک حامی قدرتمند در کنار خود نیز رنج می‌برد. نیازی که در کنار نیازهای فیزیولوژیکی، جزء نیازهای اساسی و اولیه فرد قرار می‌گیرد. شاید بتوان وابستگی ناصرالدین به امیرکبیر را نشأت گرفته از این خلاء تفسیر کرد. سوءظن

محمد شاه در مورد حلال‌زادگی ناصرالدین و عناد آقاسی وزیر قدرتمند شاه عاملی شده بود تا ناصرالدین ولیعهد محبوبی نباشد تا جایی که پنج سال متمادی در دوران کودکی، شاه ولیعهد را به حضور نپذیرفته بود. کمبودهای عاطفی و مالی و بی‌توجهی پدر مانعی شد برای شکل‌گیری شخصیت اجتماعی در ناصرالدین شاه و همراه با اضطراب و ترس، موجب شکل‌گیری شخصیتی خسیس در ولیعهد شد؛ شخصیتی که تا پایان عمر با او همراه بود. خساست باعث می‌شد، ناصرالدین شاه از تقسیم منابع با دیگران خودداری کند و به همین دلیل در اعطای امتیاز و برقراری حقوق مناسب برای والیان و حاکمان محلی و مسئولین کشوری امساک می‌ورزید؛ دریغ منابع انگیزه‌ای شده بود برای تمام کسانی که می‌توانستند با قدرت خود خلاهای ناشی از کوتاهی پادشاه را جبران کنند. ایشان با رأی خود و بدون ضابطه به اموال عمومی و دارایی مردم ضعیف دست درازی و آنها را چپاول کرده و به دلیل نبودن قانون و روال رسمی دریافت حقوق، برای کسب منفعت بیشتر دست به دزدی و غارت می‌زدند. این دست‌درازی‌ها نه تنها از نظر مالی به مردم و سیستم اقتصادی کشور ضررهای زیادی زد، بلکه نوعی فرهنگ خودمحوری و خودخواهی را در کشور رواج داد. فرهنگی که در آن هر شخصی این حق را برای خود قائل شود که برای دست‌یابی به منفعت بیشتر، بدون در نظر گرفتن حقوق دیگران انجام هر کاری را مجاز بداند. در واقع گسترش بی‌اعتمادی و بی‌وجدانی در فرهنگ عمومی کشور حاصل این ویژگی شخصیتی شاه بود.

ب- رفع ناکافی نیاز احساس امنیت

ناصرالدین در فضایی پرتنش و درگیری رشد یافت، پدر و مادرش هر کدام شخصیتی مستقل و اخلاق و روحیاتی کاملاً متفاوت داشتند. ناصرالدین ثمره ناخواسته این وصلت ناجور بود (امانت، ۱۳۹۱: ۶۷). اثرات منفی ناسازگاری این زوج نه تنها در ایام تلخ کودکی او بلکه در سراسر عمرش مشهود بود. شخصیت متضاد پدر و مادر با عوامل دیگری، از جمله نزاع قومی بین قوآنلو و دولو، دست به دست هم داد تا شخصیت ناصرالدین را بدون احساس ایمنی و امنیت شکل دهد. ناصرالدین به دلیل رقابتی که بر سر مقام او (ولیعهدی) وجود داشت از آرامش و دنیایی که به او احساس امنیت را القا کند محروم ماند. و در نتیجه در جستجوی امنیت، در برابر هر تغییری مقاومت می‌کرد.

تأمین ناکافی نیازهای ایمنی در ناصرالدین شاه از او شخصی محافظه کار و مقاوم در برابر تغییر ساخته بود. با آن که او به لزوم تغییر در نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور آگاه بود، ترس از عکس‌العمل جامعه، روحانیون، درباری‌ها و از آن مهمتر؛ ترس متزلزل شدن پایه‌های حکومتش مانع از هر گونه اقدامی بود. دارالفنون را تأسیس کرد ولی اجازه پیشرفت آن را نداد (ممتحن الدوله شقاقی، ۱۳۶۵: ۷۰). شورای دولت (وزیران) را تشکیل داد ولی هیچگاه تشکیل حکومتی مشروطه و یا حتی گشودن افق‌های جدید اجتماعی-سیاسی را نپذیرفت. همچنین با وجود این که شاه از اولین اعضای فراموش‌خانه بود، احساس ناامنی و ترس از دست دادن عناصر محافظه کار و همچنین ترس از سست شدن پایه‌های تاج و تختش فراموش‌خانه را به یکی از بزرگترین مشکلات و دشمنان شاه تبدیل کرد (تیموری، ۱۳۶۳: ۶۴).

برخی از افراد روان نژند اغلب در جستجو برای یافتن حامی یا فرد قوی‌تری هستند که بتوانند به او تکیه کنند و احتمالاً به یک پیشوا خلاصه می‌شود. ناصرالدین شاه نیز از این قاعده مستثنی نبود، وی اولین قدم‌ها به سمت قدرت را با تکیه بر امیرکبیر برداشت و به پشتوانه نوری به آن استحکام بخشید. امیر نظام که در به سلطنت رسیدن ناصرالدین نقش مهمی داشت، در هیئت یک معلم و یا بهتر بگوییم، پدر برای شاه ایفای نقش می‌کرد. امیرکبیر از همان ابتدای راه (حرکت از تبریز به تهران) از روابط ناصرالدین شاه با اطرافیانش گرفته تا رفتارهای شاه جوان را در کنترل خود درآورد. و شاه نیز که تاکنون دچار خلاء حمایتی و کمبودهای عاطفی و مالی بود؛ قدرت امیرکبیر را به سان پدر خود پذیرفت. این احساس ایمنی و اعتماد به نفس تازه که ناشی از حضور امیرکبیر بود در رفتار شاه کاملاً عیان بود.

در آغاز کار شاه؛ همانند شاگردی پرشور با اشتیاق تن به آموختن رموز پیچیده حکومت می‌داد. ولی رفته رفته که اعتماد به نفس بیش‌تری پیدا کرد، این ترتیب به نظرش شاق آمد و حیظه آنچه وی آن را حقوق سلطنت می‌دانست در دیده‌اش بسی محدودتر از آن آمد که بی‌چون و چرا آن را بپذیرد.

احساس ناامنی و نیاز به یک حامی هنوز در ناصرالدین شاه رفع نشده بود که امیر را از دست داد. وی برای پر کردن خلاء نیاز عزت نفس فرمان‌روایی را به سبک و اتکای قدرت خود شروع کرد ولی به دلیل عدم رفع نیاز ایمنی موفق نشد و دوباره به دامان یک حامی پناه برد؛ ولی این مرتبه حامی او (میرزا آقاخان نوری) نه تنها موجبات رشد و شکوفایی او و کشور را فراهم

نکرد بلکه پایه‌گذار اشتباهات بزرگی در اداره کشور شد. نوری با ترتیب دادن برنامه سرگرمی و تفریح شاه تا اندازه زیادی نقش اتابک وی را ایفا می‌کرد، منتهی اتابکی نه چون امیرکبیر سخت‌گیر، منجمان و طالع‌بینانی استخدام شدند تا برای هر کار روزانه شاه، حتی برای ماجراهای عشقی‌اش، ساعات سعد تعیین کنند. وابستگی شاه به نوری موجب شکل‌گیری شخصیت خرافاتی و لذت‌جو در او شد. خصوصیتی که بعدها تأثیرات فراوانی در تصمیمات شاه و نحوه اداره کشور گذاشت. در واقع عدم رفع نیاز ایمنی در ناصرالدین شاه تأثیرات جبران‌ناپذیری بر آینده کشور داشت.

ناصرالدین شاه احساس ناامنی و ترس خود را به دیگران نیز سرایت داد از جمله ناایمن کردن منصب صدارت برای نوری؛ این ناامنی یا دست کم احساس ناامنی تبعات زیادی برای کشور داشت. از جمله این که صدراعظم به جای تمرکز بر اداره کشور در فکر حفظ جان و جایگاه خود شده بود و این مسئله فرصت مناسبی برای سودجویان و فرصت‌طلبان ایجاد می‌کرد. از جمله مهدعلیا مادرشاه که به دلیل احساس ناامنی در شخصیت ناصرالدین شاه نفوذ زیادی بر او داشت. با آن که شاه نسبت به مادر خود دل خوشی نداشت ولی بسیاری از عزل و نصب‌ها، قتل‌ها و حتی تصمیمات سیاسی و قراردادها تحت تأثیر این زن با نفوذ انجام می‌گرفت. کنت دوگویی‌نو او را "زنی بی‌محابا و مدبر با عقاید سیاسی استوار" (دوگویی‌نو، ۱۳۶۷، ۸۲) می‌خواند. سفارت خانه‌های خارجی نیز از این مهم آگاه شدند و راه نفوذ بر شاه را از این طریق یافتند. احساس ناامنی و عدم اطمینان به اطرافیان از ناصرالدین شاه فردی سست رأی ساخت تا جایی که برای حفاظت از خود و تاج و تختش ابتدا نوری را صدر اعظم بلاعزل معرفی کرد و بعد از شش هفته به دلیل اختلالی که در عهد صدارت او پیش آمده بود او را عزل و خود زمام امور را به دست گرفت (شمیم، ۱۳۷۵: ۲۳۶). تشکیل شورای دولت مستقل بر شش وزارت خانه و مجلس مصلحت خانه و بعداً صندوق عدالت همگی از تبعات تصمیم شاه برای کاهش قدرت یک یا چند نفر در مقابل تاج و تخت خود بود. ولی در نهایت باز هم ناصرالدین شاه نتوانست به این افراد و اعضای این مجالس اطمینان کند و خود به تنهایی قدرت را در دست گرفت. "در شماره ۷ صفر سال ۱۲۷۵ وقایع الاتفاقیه موکدا اعلام شد: ((رای عالم آرای همایون بر این قرار گرفت که منصب صدارت عظما و لوازم آن هم به کلی از دولت علیه ایران منسوخ شود))" (امانت، ۱۳۹۱: ۴۶۸). "در تلاش شاه برای حفظ اقتدار رو به کاهش خود، توسل به سیاست اعمال زور یگانه راه

باقی مانده بود. این رویه با خواست زودگذر او برای اصلاحات بلند پروازانه تضاد کامل داشت. هر قدر که عرصه بر شاه تنگ‌تر می‌شد وی خود کامه‌تر می‌شد و این رسم دیرینه پادشاهان نایمن بود. اصرارش به حکومت بی‌واسطه او را به تنهایی در معرض بازخواست عموم قرار می‌داد و او را مسئول هر خبط بد فرجام وزیران قلمداد می‌کرد " (امانت، ۱۳۹۱: ۵۰۴). ترس و احساس ناامنی موجب بی‌اعتمادی او به اطرافیانش شد و این امر موجب در دست گرفتن کنترل تمامی امور شده بود؛ حال آن که او توانایی کنترل و اداره تمامی امور را نداشت. ناتوانی ناصرالدین در اداره امور کشور منجر به بروز مشکلات اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه نارضایتی در کشور شد. "نارضایی روزافزون مردم به شکل شورش و تمرد و عدم توانایی دولت در جلوگیری از کمبودهای مستمر، قیمت‌های گزاف و ناخوشی‌های مسری؛ از اشتیاق شاه برای تحول سیاسی کاست. حال با سوءظن به باقی مانده مدافعان اصلاحات و اصلاحات می‌نگریست" (امانت، ۱۳۹۱: ۵۰۴).

درواقع ترس از دست دادن قدرت و احساس ناامنی مانع از تقسیم قدرت با دیگران بود و این خصلت عاملی برای تشدید روحیه دیکتاتور او شده و استبداد را در فرهنگ ایران نهادینه کرد. ترس ناصرالدین شاه برای از دست دادن تاج و تختش تنها از وزرای قدرتمند نبود؛ بلکه او از جانب روحانیون نیز احساس خطر می‌کرد با این تفاوت که امکان گرفتن قدرتشان توسط ایشان کمتر بود و تنها خطری که می‌توانستند برای او داشته باشند؛ زیر سؤال بردن مشروعیت شاه و تحریک مردم بود. ناصرالدین شاه نیز با علم به این موضوع قدرت بیشتری نسبت به قبل برای ایشان قائل شد و سر آغازی برای اقتدار روحانیون در ایران شد. علاوه بر روحانیون قدرت‌های خارجی به خصوص انگلیس و روسیه از دیگر منابع ترس شاه به حساب می‌آمدند و برای جلب رضایت ایشان از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کردند. این احساس ناامنی در مواقعی چنان بر شاه تأثیر می‌گذاشت که تصمیمات غیرعقلانه‌ای می‌گرفت. مثلاً احساس ناامنی در اثر ترور نافرجام با بیان و خط و نشان‌های کشورهای خارجی؛ شرایطی را برای ناصرالدین شاه فراهم آورده بود که حاضر شد خود و کشور را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد. و از بریتانیا می‌خواست که «خواه از طریق عهدنامه، یا تحت حمایت گرفتن ایران، یا وعده یاری به ایران در صورت تجاوز یکی از دول اروپایی» تعهدی را به ایران بدهند و در خاتمه می‌گوید: چنانچه بریتانیا خواهش‌های او را بپذیرد، شک نیست که حکومت ایران به تمام خواسته‌های انگلستان گوش فرا

خواهد داد.

شاید تکیه به امیر کبیر برای جبران خلاء احساس ناامنی می‌توانست برای دولت و ملت مفید باشد ولی پر کردن این خلاء با تکیه بر افراد دیگر از جمله نوری و مهد علیا و یا در مواقعی سفارتخانه‌های خارجی منجر به تصمیم‌گیری‌هایی شد که منافع کشور، شاه و مردم را با چالش مواجه کرد و در دراز مدت تأثیرات بدی بر کشور گذاشت.

وابستگی شاه به نوری از او فردی هوسران، لذت جو و خرافاتی ساخت (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۸۰۷) و این خصایل شاه را از انجام امور کشور مثل نظم دادن به امور و برنامه‌ریزی برای حل مسائل و مشکلات دور کرده بود. احساس ناامنی شخصیتی محافظه کار و مقاوم در برابر تغییرات برای ناصرالدین شاه ساخته بود. به گونه‌ای که سعی می‌کرد از افراد صاحب ایده و آگاه دوری کند تا مبادا بر افکار خود و اطرافیانش تأثیر گذاشته و اندیشه تغییر در دربار نفوذ کند، حتی اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات میراند از نظرش می‌انداخت و به خاک تیره‌اش می‌نشانده (کرمانی، ۱۳۶۳: ۹۹-۱۰۰). او که روزگاری خود دانشجویان را برای کسب علم به اروپا می‌فرستاد بعد از این که با دیدگاه‌های اصلاح طلبانه آنها مواجه شد، سفر به اروپا را ممنوع کرد. ترس از دست دادن تاج و تخت چنان او را محافظه کار کرده بود که با وجود شخصیت مستبد و دیکتاتوری که داشت از تبعات تصمیماتش بر رفتار صاحبان نفوذ و قدرت، هراسان بود. برای تغییر سیستم آموزشی و قضایی از عکس‌العمل روحانیون واهمه داشت و به همین دلیل آن را به تعویق می‌انداخت. برای اصلاح امور مالی و سیاست‌های پولی کشور نگران بازخورد سفارتخانه‌های خارجی بود و برای تنظیم امور مالیاتی، دلواپس نارضایتی درباریان و صاحبان قدرت بود. همین ترس‌ها و نگرانی‌های ناصرالدین شاه مانعی بود برای اصلاح امور مملکتی و تنظیم امور اداری، و در نتیجه بی‌سر و سامانی در کشور را در پی داشت.

بی‌نظمی و اغتشاش در امور، مانع دست‌یابی کشور به توسعه اجتماعی اقتصادی و ایجاد امنیت و رفاه مدنی برای مردم شد و احساس بی‌اعتمادی و ناامنی رادر بین توده مردم رواج داد در نتیجه مردم به سمت گروه‌های اجتماعی کوچک تر سوق پیدا کردند. این گروه‌های بسته اجتماعی سازگاری با خودی‌ها و تبعیض علیه دیگران را توسعه داده و بیگانگی‌ستیزی و در نتیجه مقابله با آموزه‌های آنها را گسترش دادند. تمایل به تبعیض علیه دیگران (بیگانگان)، ارزش‌های بقاء را با اثر ضد شهروندی عمده‌ای همراه کرد و با افزایش الزامات بر انتخاب فردی و ظهور

نگرش‌های ضد انسان‌گرایانه فرآیند توسعه در کشور به تأخیر افتاد.

پ- خلاء عاطفی مانع ارضای نیازهای اجتماعی و عشق

با آن که نیازهای ایمنی ناصرالدین شاه به طور کامل رفع نشده بود، ولی با تکیه بر اریکه قدرت و اخذ حمایت از امیرکبیر و نوری و اطمینان از استقرار حکومت تا حدودی نگرانی‌های ایمنی دوران ولیعهدی و سال‌های اولیه سلطنت را کنار گذاشت و نیازهای اجتماعی و تعلق او ظاهر شد. عشق بی‌دریغ او به جیران، سوگلی ناصرالدین را می‌توان از اولین قدم‌های رفع نیاز عشق و تعلق برای شاه جوان به حساب آورد. "دل بستگی شاه به جیران، به روال عشق‌های عصر نوین، و بر عکس زندگانی جمعی حرم سرا، فردی و خصوصی بود. مهر جیران برای شاه شاید تجسم نوع دیگری از خانواده، همسر و فرزند بود که در پس صورت ظاهر شاهانه، قرینه‌ای از زندگی عادی به او عرضه می‌داشت" (تاج السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۵). واگذاری تمام اختیارات به نوری را نیز می‌توان ثمره همین دوره شخصیتی ناصرالدین شاه دانست. پس از احساس امنیت نسبی حال شاه، ایران به دنبال برآورده کردن نیازهای عشقی و تعلق خود برآمده بود و این نیاز چنان برای او اهمیت داشت که حاضر شد تمامی اختیارات اداره کشور را به صدر اعظم خود واگذار کند. ولی این دوران خوشی و سرمستی برای او دوام نداشت و پس از مرگ چهار فرزند جیران، خود او نیز در حالی که ناصرالدین شاه بر بالین او نشسته بود جان سپرد و این مرحله از زندگی شاه نیز ناتمام ماند. ناصرالدین شاه تا واپسین لحظات عمر، عشق خود به جیران را از یاد نبرد.

بعد از مدتی سوگواری برای جیران شاه برای پر کردن خلاء وابستگی و تملق خود دست به اقدام‌هایی زد که در تاریخ بارها به سخره گرفته شدند. علاقه وافر به یک گربه به نام ببری خان و بعد از مرگ او وابستگی عاطفی به پسر بچه زشت‌رویی به نام ملیجک از تلاش‌های ناصرالدین شاه برای پر کردن خلاءهای عاطفی او بود.

ساختار زندگی ناصرالدین شاه به گونه‌ای بود که هیچ‌گاه نتوانست علقه‌های خانوادگی خود را در چارچوب یک خانواده برآورده سازد به گونه‌ای که با ازدواج‌های مکرر و متنوع به دنبال پر کردن خلاء عاطفی خود بوده است، تا شاید خانواده‌ای که در ایام کودکی نداشته را بسازد. کتاب اسفار او پر است از شعرهایی که در غم یار و در جستجوی معشوق سروده است و این نشان دهنده عقیم ماندن نیازهای مربوط به عشق و تعلق در وی است. مشکلی که تا پایان عمر

باقی ماند و باعث شد که شاه، زمان زیادی را برای رفع این نیاز صرف کند. مرتفع نشدن نیاز عشق و فراهم نشدن شرایط برای ایجاد یک خانواده منسجم با معیارهای امروزی و نداشتن گروهی از دوستان همتراز و همفکر، نیاز تعلق خاطر و تعلق اجتماعی را در ناصرالدین شاه برآورده نکرد و این کمبود در ناصرالدین شاه از او فردی خود شیفته ساخت که با تظاهر به دانایی، همشینی با متملقین، بدبینی و همچنین مقاومت در برابر تغییر، روند نوسازی و اصلاحات را با چالش‌های زیادی مواجه ساخت. از آنجا که تنها با متملقین و چاپلوسان معاشرت داشت و از افراد دارای اراده، فکر و آگاه به امور دوری می‌کرد با بی‌اطلاعی از اوضاع کشور اداره امور را به افراد نالایق سپرده بود و در نتیجه روند نوسازی و توسعه اقتصادی-اجتماعی را متوقف ساخت.

د: ناصرالدین شاه در جستجوی احترام و عزت نفس

پس از تجربه‌های عشق و ارضاء نسبی تعلق خاطر ناصرالدین شاه کم کم برای رفع نیازهای عزت نفس خود آماده می‌شد. احساسی که به دلیل بی‌محبتی والدین و بی‌توجهی ایشان در ایام کودکی، ریشه‌های ضعیفی داشت.

عدم رفع کامل نیازهای حمایتی، ایمنی و تعلق در ایام کودکی موجب شد ناصرالدین آماده پذیرش احساس ارزشمندی و عزت نفس نشود. همچنین روابط خاص خانوادگی‌اش او را از نوازش و محبت محروم و در نتیجه وی با عزت نفس پایینی وارد مراحل دیگر زندگی شد. در ایام سلطنت و پس از رفع نسبی نیازهای قبلی اکنون رفع نیاز عزت نفس برای او الزامی شد، ولی با توجه به ریشه‌های ضعیف این احساس برای رفع این نیاز قدم به راه اشتباهی گذاشت و نه تنها نیاز خود را به طور کامل رفع نکرد بلکه زیان‌های زیادی به کشور وارد کرد.

برکناری و قتل امیر کبیر را شاید بتوان اولین قدم ناصرالدین شاه برای ارضاء نیاز عزت نفسش دانست. شاه در ابتدا برای اثبات قدرت، کفایت و برتری خود دست به خلع امیر زد، "او که نظارت امیر در احوال خود و از امر و نهی او در الزام مصلحت ملکی ناخرسند بود، ظاهراً عزل وی را موجب تأمین استقلال شخص خود یافت" (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۸۰۷). پناهندگی امیر به سفارت‌خانه‌های خارجی و مخالفت این قدرت‌ها احساس ناامنی، بی‌اعتمادی و عدم استقلال را در او تقویت کرد. "تردیدی نیست که سوءظن و احساس ناامنی عاطفی، سرانجام او را به

سوی مادرش کشید و راضی شد وزیر و ولی پدر گونه خود را از میان بردارد. اگر اطرافیان شاه فقط بر این بودند که امیر را از مقام خود خارج کرده و در گوشه‌ای بنشانند، ولی شاه به قدری ترسیده بود که به این مرحله اکتفا نکرده و تا وقتی که او را نکشت، شب خواب راحت نمی‌کرد" (امانت، ۱۳۹۱: ۲۳۴).

عصر میرزا آقاخان نوری (جانشین امیر) مظهر اعلائی نارسایی‌ها بود. نوری با ظرافت و خوش محضری خود ناصرالدین را سرگرم می‌کرد و روح اعتماد به نفس در او می‌دمید و این کلید موفقیت صدراعظم بود. وی منظری از اطاعت و سرسپردگی و دل‌نگرانی در خصوص خوشی و سلامت شاه را متبهرانه می‌پروراند (امانت، ۱۳۹۱: ۲۸۰). شاه نیز از وضع موجود راضی بود و می‌توانست قدرت را خود در دست داشته باشد تا به نیازهای عزت نفس خود جامه عمل بپوشاند.

از این دوره به بعد و به خصوص پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بایان و قلع و قمع آنان، قدرت شاه روز به روز بیشتر و موقعیت نوری تضعیف می‌شد. عزل و قتل امیر، تبعید عباس میرزا و قلع و قمع بایان، پیروزی بر سالار در خراسان به خصوص در برابر مقاومت دو قدرت خارجی و مخالفت ایشان؛ اعتماد به نفس تازه‌ای به ناصرالدین شاه بخشید و به این فکر افتاد که به اتکای نیروی نظامی دعای ارضی ایران در هرات را به کرسی بنشانند. اقدامی که دولت انگلستان را برآشفت. بریتانیا از دیر باز در برابر استیلای ایران بر غرب افغانستان به دلیل ملاحظات امنیتی هندوستان، ایستادگی به خرج می‌داد. این دعوی تازه ایران موجب بروز اختلافاتی میان ایران و انگلستان شد ولی در نهایت با عقب نشینی ایران پایان یافت. واگذاری هرات طی قرارنامه پانزدهم ربیع الاول ۱۲۶۹ غرور شاه را خدشه‌دار کرد و ناصرالدین شاه برای جبران حیثیت از دست رفته به سمت حمایت از شیعیان عثمانی و ایرانیان بغداد قدم برداشت. همچنین وی با تشکیل اردوی نظامی در سلطانیه برخلاف مشکلات فراوان، صرفاً به خاطر بازگرداندن حیثیتش و نشان دادن قدرت و عزت نفس بر تصمیم خود پافشاری می‌کرد؛ تا او را در چشم مردمش از تهمت به سست رأیی برهاند. اردو کشی شاه به سلطانیه که هزینه گزافی برای دولت و روستائیان به همراه داشت و در وضعیت بد اقتصادی کشور صورت گرفت یکی از نشانه‌های خودخواهی و سهل‌انگاری ناصرالدین شاه بود.

در قضیه هرات، شاه احساس رسالتی تاریخی می‌کرد در حالی که جنگ با انگلیس هیچ

سودی برای کشور نداشت مگر مالیات‌های جدید، مضیقه و کمبود، ناامنی و آشوب عمومی. تلاش ناصرالدین شاه برای رفع نیاز عزت نفس، احساس کامیابی و احترام به خود در قضیه جنگ با انگلیس نمود بارزی داشت. وی در نامه‌ای به نوری می‌نویسد: «انسان به قول عوام یک روز به دنیا آمده است و یک روز هم خواهد مرد. این شعر هم خیلی معروف است، یک مرده به نام به/ ز دو صد زنده به ننگ» جنگ هرات به گفته خود ناصرالدین شاه نزدیک دو میلیون و نیم تومان هزینه داشت به غیر از مطالبه خسارت از طرف انگلیس، اشغال اهواز و بوشهر و بسیاری زیان‌های جانی، مادی و معنوی دیگر (امانت، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۴۱۹). خسارات تحمیل شده به کشوری ضعیف و قحطی زده که وبا و دیگر بیماری‌ها، بیشتر مردم فقیرش را از پا درآورده بود، نشأت گرفته از شخصیت شاهی بود که به جای عقل و منطق، هوی و هوس بر تصمیمات او حکم فرما بود. پس از شکست در جنگ با انگلستان در هرات و جنوب ایران، شاه با احساس سرخوردگی مواجه شده برای جبران این ضعف که در بین مردم او را ناتوان و بی‌تدبیر و ضعیف نشان می‌داد به قساوت و شدت عمل رو آورد و در این دوران شاه چندین اعدام و قتل فجیع برای مجرمان مختلف صورت داد و برای آرام کردن آشوب در ولایات به مجازات‌های عبرت‌انگیز دست زد با این حال قبح قدرت شاه شکسته شد و در چشم مردم اقتدار خود را از دست داد. شورش و غارت‌های بعدی نشان‌دهنده این مسئله بود و برای کنترل اوضاع دولت مستبدتر و دیکتاتورتر از قبل شد و ارعاب و ترس و خفقان ایجاد شده در این ایام مانع ایجاد احساس آزادی مدنی در مردم می‌شد. تحقیر و خواری شاه و صدراعظم و مردم ایران در برابر انگلیس از دیگر نتایج این ماجرا بود.

عزت نفس پایین ناصرالدین شاه از او شخصیتی بی‌مسئولیت، بی‌توجه به آینده و خودخواه ساخته بود و اکنون او در مرحله‌ای از زندگی به سر می‌برد که برای ارضاء نیاز عزت نفس خود تلاش می‌کرد. لکن برای رفع این نیاز بدون آینده‌نگری و با بی‌مسئولیتی اعمال و رفتار بوالهوسانه‌ای از او سر می‌زد که تبعات سنگینی برای دولت و ملت ایران به همراه داشت. فقر، ترس، بی‌اعتمادی و از دست دادن عزت نفس مردم ایران، تنها تعدادی از اثرات عزت نفس پایین ناصرالدین شاه بر ایران و مردم بود.

با سرنگونی امیر کبیر که اولین قدم شاه برای دست‌یابی به عزت نفس بود نه تنها راه اصلاح و پیشرفت کشور را بست بلکه مسیری را که امیر برای اقتدارشاه و شکل‌گیری دولتی مقتدر

مهیا کرده بود به انحراف کشید. با برآورده نشدن احساس نیاز احترام و عزت نفس در ناصرالدین شاه، او برای جبران این خلاء مستبدتر از قبل به سمت ایجاد ترس و خفقان در جامعه سوق پیدا کرد. محدودیت بر انتخاب مستقلانه مردم و استبداد، تمایل به ارزش‌های ابراز وجود را در روابط بین فردی در اولویت پائینی قرار داد و احساس رضایت از خود و زندگی را به میزان قابل توجهی کاهش داد. استبداد و محدودیت‌های وجودی عصر ناصری گرایش به آزادی انسان، تاکید بر ارزش‌های ابراز وجود و عقلانیت را به چالش کشید و در نتیجه مسیر حرکت کشور به سمت توسعه انسانی سوق پیدا نکرد. همچنین تبعات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جنگ انگلستان در هرات و اردو کشی سلطانیه آن چنان زیاد بود که کشور را از توسعه اقتصادی و اجتماعی و نوسازی دور کرده و مسیر دستیابی به توسعه انسانی را مسدود کرد.

ت- ناتوانی در ایجاد انگیزش

شخصیت ناصرالدین شاه با مجموعه‌ای از کمبودها، محرومیت‌ها و نارضایتی‌ها شکل گرفت و ارضاء نسبی نیازها نتوانست از او انسانی کامل و آزاده بسازد. ناصرالدین شاه در مرحله فرایندها، توانایی‌های خود را کشف کرده بود ولی چون امکان رفع نیازها را نداشت به گونه‌ای دچار عقده یونا شده بود. عقده‌ای که برآمده از ترس او از ناشناخته‌ها، مسئولیت و وظایف این سطح از آگاهی در او بود و حاصل این وضع روحی شاه دوری او از اصلاحات و در نتیجه استبداد بیشتر بود.

یکی از دلایل سست شدن شور و شوق اولیه شاه برای اصلاحات را می‌توان در رفع نیاز شاه به استحکام و تثبیت قدرتش دید. در واقع در آن برهه زمانی شاه احساس امنیت و عزت نفس را به دست آورده بود ولی این دست‌یابی سطحی و نوپا بود لذا شاه هنوز آماده ورود به مرحله خودشکوفایی و دست زدن به خلاقیت و ابتکار نبود. علاوه بر اصلاحات که می‌توانست ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی کشور را بهبود بخشد و مشکلات شخصیتی ناصرالدین شاه مانع آن شد؛ می‌توان به ایام قحطی در دوره ناصری نیز به عنوان یکی از نتایج بی‌کفایتی شاه و از ریشه‌های شکل‌گیری فرهنگ عمومی ایران و موانع توسعه در این کشور اشاره کرد. "قحطی و وبای سال ۱۲۸۷ ق، در ادامه قحطی‌ها و بیماری‌های واگیردار بسیار دیگری که از پیام‌های بی‌تدبیری شاه و حکومت بود و هر بار شمار کثیری از مردم را به کام خود می‌کشید و اثرات

پایداری بر اقتصاد کشور می‌نهاد، هم چون برهان قاطعی بر فقدان اساس در تدبیر امور جلوه می‌کرد" (طباطبائی، ۱۳۸۶: ۳۶).

قحطی بزرگ ۱۲۵۰-۱۲۴۹ هجری شمسی (۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ میلادی) باعث تلفات جانی فراوانی در ایران شد. بر طبق برآوردها حدود یک دهم جمعیت ایران در این سال‌ها از گرسنگی مردند (افشار، ۱۳۷۴: ۷۱۹). پروفیسور شوکو اوکازاکی در خصوص قحطی سال ۱۲۴۹ ش اظهار کرده است که: "عامل اصلی قحطی سال ۱۲۸۸ ق بروز دو خشکسالی پی در پی بود، اما این بلا به هیچ وجه کاملاً نتیجه بلهوسی طبیعت نبود؛ بخش بزرگی از مسئولیت این رویداد ناگوار را می‌توان، واقع بینانه، متوجه مقامات بالا، ملاکان، سوداگران غله و برخی روحانی نمایان که دست اندر کار احتکار و سوءاستفاده از اوضاع به نفع خود بودند، شناخت. همچنین، حکومت مرکزی و حکام ولایات و نواحی، که تدبیر و اقدام مؤثری برای اصلاح وضع در کار نیاوردند، در این بلیه سزاوار نکوهش‌اند" (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۱).

قحطی موجب بروز بیماری و مرگ و میر، پایین آمدن عزت نفس و اعتماد نفس افراد، فساد اخلاقی- اداری و مالی در جامعه، گسترش بی‌اعتمادی در بین مردم، احساس ناامنی، گسست طبقاتی و قومی، بی‌سوادی، مهاجرت نیروی کار و سرمایه و صدها مشکل دیگر شد که همگی از تبعات ضعف‌های شخصیت ناصرالدین شاه و کامل نشدن مراحل رشد شخصیت وی بود، ناتوانی ناصرالدین شاه در کنترل بحران قحطی شکاف‌های اقتصادی، اجتماعی بزرگی در کشور ایجاد کرد که نوسازی و توسعه اقتصادی- اجتماعی و در نتیجه توسعه انسانی را سال‌ها به عقب راند.



نتیجه‌گیری

در این مقاله با تحلیل شخصیت ناصرالدین شاه طبق الگوی نیازهای آبراهام مازلو به ضعف‌ها و کمبودهای شخصیتی او و ریشه‌های آنها پی برده و تأثیر این ویژگی‌های شخصیتی بر تصمیمات و رفتارهای شاه در اداره کشور بر اساس نظریه اینگلههارت بررسی و این نتیجه حاصل شد که هیچ‌یک از نیازهای اساسی ناصرالدین شاه متأثر از محیط زندگی‌اش به طور کامل رفع نشده و محرومیت‌های ناشی از آن شخصیت بیمارگونه برای او رقم زد، شخصیتی که تبعات رفتاری آن تأثیر مستقیمی بر عدم نوسازی و در نتیجه عدم توسعه انسانی در کشور داشته است.

در واقع تأثیر ناصرالدین شاه بر توسعه نیافتگی ایران طی دو مرحله قابل بررسی است:

۱. اعتماد به نفس پایین، مسئولیت‌گریزی، ترس، بی‌اعتمادی، احساس ناامنی، بی‌ارادگی، خودشیفتگی و ده‌ها خصوصیت منفی دیگر در این فرد مانع از انجام اصلاحات و نوسازی در کشور شد. با آن که او فرد مستبدي بود و بسیاری از رهبران مستبد جهان همانند مائو، رضا شاه و آتاتورک در نوسازی و توسعه اقتصادی کشور خود نقش پررنگی داشته‌اند، لکن ناصرالدین شاه اسیر ضعف‌های شخصیتی فراوانی بود که مانع شکل‌گیری شخصیتی قوی به عنوان یک رهبر در او شده بود و در نتیجه توان اداره کشور و هدایت آن به سمت جلو را نداشت. بسیاری از اولین‌ها در زمان او به ایران وارد شد ولی با توجه به شخصیت بدبین و ترسویی که داشت مانع گسترش و بسط ارکان توسعه در جامعه شد. در زمان او اولین دانشگاه (دارالفنون) در ایران راه اندازی شد و در ابتدا نیز از مشوقان و طرفداران این پروژه به همراه اعزام دانشجویان به اروپا برای آشنایی بیشتر با علوم غرب بود. لکن ترس او از گسترش افکار آزاد و وارد شدن خللی در عرصه سلطنت به مرور موانعی بر سر راه فعالیت و پیشرفت آن ایجاد کرد. ناصرالدین شاه اولین شاه ایرانی بود که با نظام پولی غرب آشنا شد و اولین چاپ اسکناس و گشایش بانک در زمان او صورت گرفت. ولی باز هم ضعف‌های شخصیتی او مانع از ایجاد یک شبکه پولی و بانکی سالم و رشد اقتصادی در کشور شد. او با خصیصه ترس و فقدان اعتماد به نفس، نظام بانکی کشور را تسلیم قدرت‌های خارجی کرد و به دلیل نگرانی از تقابل با زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وقت جرأت قانونمند کردن نظام مالیاتی و اقتصادی کشور را پیدا نکرد. ترس او از قدرت روحانیون مانع مقابله و ایستادگی در برابر ایشان بود، برای مقابله با فساد قضایی قوانینی بر اساس قوانین اروپایی وضع و ابلاغ کرد لکن به دلیل مخالفت روحانیون نتوانست آن را اجرا کند.

مقاومت در برابر اصلاح امور اداری، اقتصادی، قضایی، آموزشی و از همه مهمتر سیاسی، همگی ناشی از ترسی بود که شاه نسبت به از دست دادن قدرتش داشت.

یکی از تبعات مسئولیت‌گریزی و بی‌برنامگی ناصرالدین شاه نابسامانی‌های اقتصادی و بی‌عدالتی اجزای حکومت بود که خود موجب تنزل پول و گرانی ارزاق و همچنین هرج و مرج و ناامنی شده بود؛ شرایطی که کشور و به خصوص تهران را در آستانه شورش قرار می‌داد و همچنین قشون و سپاه را مصلح و برای مقابله با شورش احتمالی آماده باش قرار می‌داد؛ وضعیتی که می‌توان گفت به گونه‌ای جامعه را پذیرای استبداد حکومتی کرد.

فقر، قحطی، بی‌سوادی، فساد در همه انواعش، واگذاری بخش‌هایی از کشور، انواع قراردادهای ننگین با دولت‌های خارجی و... در کل، عقب ماندگی در تمامی ابعاد را، می‌توان از دیگر تبعات شخصیت مسئولیت‌گریز ناصرالدین شاه دانست.

۲. اقدامات ناصرالدین شاه، راه‌نوسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی را بر کشور بست و شرایطی ایجاد شد که مردم بیش از آن که به نیازهای معنایی تمایل نشان دهند، گرایش به نیازهای مادی پیدا کردند و این فرهنگ خود مانعی بود برای توسعه انسانی، تحول در زندگی اجتماعی و در نتیجه حرکت به سوی دموکراسی؛ فقر، ناامنی و بی‌سوادی و تأکید مردم بر ارزش‌های معطوف به بقا و نگرشهای سنتی را حفظ کرد و تقاضا برای آزادی، حاکمیت مسئول و کنش برای تضمین پاسخ‌گویی نخبگان حکومتی را خاموش گذاشت. و در نتیجه ایران جامعه‌ای با فرهنگ مؤکد بر ارزش‌های معطوف به بقاء و سنتها باقی ماند.

علاوه بر احساس ناامنی و گسترش بی‌اعتمادی در میان توده مردم، عدم رشد اقتصادی مانعی شد برای رشد طبقه متوسط که به تفکر مستقلانه عادت دارند و موجب تحول در ارزش‌ها و انگیزه‌های تمام سطوح جامعه می‌شوند. با به خطر افتادن نیازهای معیشتی و نظم، تمایل به آزادی، خودگردانی و ابراز وجود به نیازهای فرعی و غیر ضروری جامعه تبدیل شدند و توسعه انسانی به چالش کشیده شد. در نتیجه باورهای مذهبی و پیوندهای خانوادگی بیش از پیش اهمیت یافت در این شرایط ترس و احترام به اولیای امور و حرمت نهادن به مراجع قدرت موجب پرهیز از کشمکش‌های سیاسی شد. تأکید بر همنوایی اجتماعی و روابط سنتی به جای توفیق فردی منجر به بروز اختلافات فرهنگی، کوچک‌اندیشی و بی‌اعتمادی در میان مردم شد و جامعه برای ایجاد نهادهای اجتماعی بزرگ و پیچیده از کارایی لازم بی‌بهره ماند.

استبداد ناصری احساس ناامنی، ترس و بی‌اعتمادی را از شاه ایران به مردم منتقل و همان ویژگی‌های شخصیتی بیمارگونه شاه را در فرهنگ ایران وارد کرد. فرهنگی که ترس‌ها، کمبودها و محرومیت‌ها مانع رشد ارزش‌های عقلانی و ابراز وجود در آن شده و با توسعه اجتماعی، اقتصادی و در نتیجه توسعه انسانی و سیاسی فاصله زیادی پیدا کرد. بی‌توجهی به آزادی و ارزش‌های ابراز وجود مانعی برای توسعه انسانی در ایران شد و از آنجا که یک جامعه توسعه یافته نمی‌شود مگر آن که مردمان جامعه توسعه یافته باشند و خود جامعه را به سمت توسعه هدایت کنند؛ در نتیجه توسعه در ایران محجور ماند.

احساس ناامنی و ترس موجب تأکید بیشتر بر قدرت به جای اقتدار شد، و همین مسئله راه آزادی و دموکراسی در زمان او را بست. در واقع ترس او مانعی برای آزادی مردم شد؛ و رشد شخصیت آزاده و آزادی در فرهنگ ایران مدفون ماند.

منابع

الف- فارسی

- افشار، ایرج، (۱۳۷۴)، *چهل سال تاریخ ایران*، جلد دوم، تهران: اساطیر.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۵۶-۲۵۳۶)، *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ال پتری، هربرت، (۱۳۸۲)، «آبراهام مازلو و خود شکوفائی»، ترجمه جمشید مطهری طشی، معرفت، شهریور، شماره ۲.
- امانت، عباس، (۱۳۹۱)، *قبله عالم*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- اوکازاکی، شوکو، (۱۳۶۵)، «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، ترجمه هاشم رجب زاده، *آینده*، دوره ۱۲، شماره ۱ و ۲ و ۳.
- اینگلهارت، رونالد، (۱۳۸۹)، *نوسازی-تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.
- برزگر، ابراهیم، (۱۳۹۵)، *روانشناسی سیاسی*، تهران: سمت.
- برزگر، ابراهیم، (۱۳۸۹)، «نظریه‌های هورنای و روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۱.
- پولاک، ادوارد، (۱۳۶۱)، *سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهاناداری، تهران: خوارزمی.
- تاج السلطنه، (۱۳۶۱)، *مجموعه متون و اسناد تاریخی، خاطرات تاج السلطنه*، کتاب هفتم (قاجاریه)، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: تاریخ ایران.
- تیموری، ابراهیم، (۱۳۶۳)، *عصر بی‌خبری*، تهران: اقبال.
- دلفی موسوی، مهدی، (۱۳۸۰)، «بررسی تأثیر آموزش ابراز وجود بر متغیرهای عزت نفس، اضطراب اجتماعی بر دانشجویان پسر مقطع اول دبیرستان‌های نظام جدید شهرستان اهواز»، دانشگاه شهید چمران اهواز: طرح پژوهشی.
- دوگوبینو، (۱۳۶۷)، *سه سال در آسیا، سفرنامه کنت دوگوبینو*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتاب سرا.
- رایکم، ریچارد، (۱۳۸۷)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران: ارسباران.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، *روزگاران*، تهران: سخن.
- شمیم، علی اصغر، (۱۳۷۵)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: مدبر.
- طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۶)، *تاملی درباره ایران*، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز:

ستوده.

- کرمانی، میرزا آقا خان، (۱۳۶۸)، *نامه‌های تبعید، به کوشش هما ناطق، کلن: افق.*
- کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۶۳)، *تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیر کبیر.*
- کلانتری، صمد، (۱۳۸۶)، *نگاهی نو بر مسائل اقتصادی، سیاسی و جامعه شناختی جهان سوم، تهران پژوهشکده امور اقتصادی.*
- کلمز، هریس، و امینه کلارک، (۱۳۸۴)، *روش‌های تقویت عزت نفس در نوجوانان، ترجمه پروین علی پور، تهران: به نشر.*
- مازلو، آبراهام اچ، (۱۳۷۲)، *انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.*
- معیر الممالک، دوستعلی خان، (۱۳۶۱)، *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران: تاریخ ایران.*
- ممتحن الدوله شقاقی، مهدی، (۱۳۶۵)، *رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، تهران: اساطیر.*

ب- انگلیسی

- Huntington, Samuel. P, (1965), "Political Development and Political Decay", *World Politics*, XVII, No. 3.
- Idem, (1969), *Political Order in Changing Societies*, New Haven.
- Maslow, A . H, (1943), "Atheory of Human Motivation", *Psychological Review*, No. 50.
- Idem, (1962), *Toward a Psychology of being*, New York.
- Idem, (1969), "The Fartherreaches of Human Nature", *Journal of Transpersonal Psychology*, No.1.
- Idem, (1970), *Motivation and Personality*, New York.